



جامعه مدنی جهانی به مثابه‌ی قرارداد^۱

ولکر هینس

ترجمه از انگلیسی: ادريس ناری زاده*

قبلاً یک ایده مشخص و واقعی در جهت عملی کردن جامعه مدنی موجود نبود، بلکه بیشتر تلاش جهت تبیین خود ایده انجام می گرفت. کلیشه‌های معمول ۱۹۶۰ همچون «دهکده جهانی»^۲ و غیره، شروع به تسخیر حالت جدید درون ارتباطی جهانی کردند که امروزه بوسیله‌ی زیر بناهای محکم پی‌ریزی شده است و با سازمانهای خودجوش نظام‌های اعتقادی و مسائل سیاسی در مقیاس جهانی در ارتباط است. این زیربناها برای تعمیم ایده‌ها و ایجاد مسئولیت‌پذیری سیاسی جهانی در سطح معیارهای حقوق بشر و قواعد حمایتی دیگر نقش منتقد را بازی می‌کنند.

در طی دهه گذشته جامعه مدنی همچون یک ایده بسیار جدید تئوریزه شده است اما بعلت کثر معانی، تئوری‌های سیاسی مدرن قادر به تبیین آن در قالب یک معنی واحد نیستند. پیشروان برجسته و شاخص جامعه مدنی (GCS)^۳ شامل ریمون آرون^۴ از جامعه فراملی و دانشمندان سیاسی مکتب تفکر انگلیسی که مفهوم جامعه مدنی را مطرح کرده‌اند، می‌باشند. (Buzan 2001). نظریه پردازان GCS این مفهوم را با ارزش‌های تجویزی تفکر سنتی از لیبرالیسم در خصوص جامعه مدنی به عنوان برابری با دولت آمیخته‌اند. همه این نگرش‌های فراملی به نوعی شامل انتقاد از تعریف سنتی از مفهوم «سیاست»^۵ که بوسیله ماکس وبر^۶ عنوان شده است می‌باشد: «برای ما

1- faith

2-Global village

3-Global civil society

4-Raymond Aron

5-Politics

6-Max Weber

* کارشناس زبان انگلیسی

سیاست به معنی تلاش برای سهیم شدن در قدرت و یا برای تأثیر بر توزیع قدرت، چه مابین دولت‌ها و یا در داخل دولت، مابین گروه‌ها و افرادی که در آن قرار دارند، می‌باشد.» (ویر، ۱۹۷۶: ۸۸۲). قسمت دوم تعریف ویر بر ارتباط نیروهای خارج از حاکمیت در سیاست تأکید دارد، به هر حال این نیروها در فضای فرضی یک «دولت بسته» محصور شده‌اند.

تمایلاتی که با جهانی‌سازی بازار و فرهنگ پیوسته‌اند، بسیاری از نویسندگان را وادار کرده است که در تجسم دولت به عنوان ظرفی که می‌تواند هویت‌های مخصوص منحصری را به شهروندان تحمیل کند، تردید کنند. در فضای نزاع‌های داخلی و درون حاکمیت برای قدرت، ما اکنون داریم سیاست گروه‌های مدنی را مشاهده می‌کنیم که به تدریج خود را از محصور شدن بوسیله محدودیت‌های دولت خارج می‌کنند و خود را با گروه‌های هم‌فکر در کشورهای دیگر هماهنگ می‌کنند. این بعد سوم سیاست مدرن است که تا اندازه زیادی بوسیله ماکس ویر و بسیاری از معاصران و رهروانش نادیده گرفته شده است: اشکالی از تلاش برای دستیابی به قدرت و تأثیر و نفوذ بوسیله ایجاد ائتلاف از گروه‌هایی از همفکران در مناطق مختلف جهان.

در این قسمت من عنوان می‌کنم که اگرچه نظریه‌پردازان GCS راهی را شروع کرده‌اند تا به صورت منظم و سیستماتیک این بُعد سوم سیاست مدرن را منعکس کنند، برداشت آنها از واقعیت‌ها و وضعیت دشوار و بی‌تکلیفی شهروندان جهان و وطن^۱ یک طرفه است و تا حد زیادی به اشتباه رفته‌اند. نظریه GCS تا حد زیادی بر هستی‌شناسی سیاسی وابسته است، که تفوق جهان غیر دولتی را بر جهان دولت‌ها هم توصیف کرده و هم با آغوش باز می‌پذیرد. چنین درکی از جهان مدرن سیاست به دنبال یک سبک مشخص استدلال می‌آید که فیلسوف انگلیسی مایکل اکشوت برای نامیدن سیاست تعهد بکار برد. بر خلاف «سیاست تردید» که سیاست و فعالیت حکومت را از تلاش برای دنبال کردن تکامل انسان جدا می‌کند، سیاست تعهد به خرد بشری اعتماد کامل دارد و به دولت (که به وسیله نیروهای غیر دولتی حمایت می‌شود)، به عنوان عاملی که جامعه را بر روی جاده تکامل هدایت می‌کند، می‌نگرد. (Dokeshott, 1996). به علاوه، بر خلاف هم‌قطاران شک‌گرایان بسیاری از نظریه‌پردازان GCS یک دولت کوچک را به یک دولت گسترده و قوی ترجیح می‌دهند. (اکشوت، ۱۹۹۶، ۳۲) کار کشورداری به نظر می‌رسد شامل بسیاری از بازیگران

جدید از سازمانهای بین‌المللی و سازمانهای غیر دولتی می‌شود و همچنین به منظور گسترش توجه به زمینه‌های جدید شامل تنظیم ارتباطات شخصی و رفتارهای ارتباطی است. (رجوع شود به کین، ۲۰۰۳، ۷۹).

جدال اصلی من با نگرش GCS به نظر می‌رسد بر اساس کارکردی است که من آن را تفکر مجرد^۱ می‌نامم. این کارکرد با توسعه مفهوم تاریخی جامعه مدنی بوسیله اعمال آن به محیط‌های بسیار مختلف‌تر از آنچه که به مفهوم اصلی مایه داده است، دنبال می‌شود، در حالی که به طور همزمان این تفاوت‌ها را تحت پوشش قرار می‌دهد.

کلمات و اصطلاحات واژگان ما هر کدام دارای یک معنی محدود و یک معنی گسترده هستند. (و البته یک سری معانی دیگر بین این دو سطح). در سیاست تعهد به دلیل هم‌خوانی با علم به تکامل بشر، هر کلمه و اصطلاحی گسترده‌ترین معنی خود را خواهد داشت، که از آن استنباط‌های حداقلی می‌شود. بعضی اوقات (بوسیله صفات) حتی بیشتر و تا مرز خالی شدن کلمه از جوهر خویش پیش می‌رود. (۱۹۹۶:۲۸) به علاوه، تمجید او از جهانی شدن، توجهات را از اهمیت این حقیقت، تا اندازه زیادی که شهروند جهان وطن درجه‌بندی می‌شود، منحرف خواهد کرد. تناقض اینجاست که به سازمانهای بین‌المللی، از جمله آژانس‌های سازمان ملل متحد همچون وسیله‌ای برای دموکراسی جهانی نگریسته می‌شود، در حالیکه در واقعیت، نداشتن قدرت اجرایی در این سازمانها آنها را با بعضی از نیازهای اساسی لیبرال دموکراسی در تنش قرار خواهد داد و به چالش خواهد کشاند.

به هر حال، ما یلم تأکید کنم مفهوم مجردی که واژه GCS را شکل می‌دهد، با باورهای جمعی نیرومندی که جای آن دارد در سطح خودشان مورد بررسی قرار گیرند، مرتبط است. بنابراین من این را خواهم گفت که نمی‌شود جامعه مدنی جهانی را با یک ساخت فکری که واقعیت را وارونه جلوه می‌دهد نشان داد زیرا ایده‌ی جامعه مدنی جهانی خود قسمتی و جزئی از یک واقعیت منتج از پویایی شهروند جهان وطن است. به عبارت دیگر ایده یا تصور از جامعه مدنی شروع به تحریک گروه‌های واقعی به وارد شدن به مبحث خودنگری و مباحث تغییر سیاسی و اجتماعی شان کرده است.

پرتال جامع علوم انسانی

تبیین جامعه مدنی جهانی^۱

تعامل با خارجی‌ها همچون جامعه مدنی مولود تریبون‌های عمومی و سازمانهای خودجوش است. (الکساندر، ۱۹۹۸) جوامع مدنی واقعی همچنین موجب بسط انجمن‌ها و شبکه‌های فراملی هستند. به هر حال، دلیل کمی برای پذیرش این نکته وجود دارد که شبکه‌های انجمن‌های اجتماعی و سیاسی فراملی، جامعه مدنی جهانی را که شبیه آن چه نظریه‌پردازان سیاسی مدرن جامعه مدنی می‌خوانند تشکیل دهند. مدل GCS که اخیراً مورد مناقشه قرار گرفته بر اساس دو مسأله از مطالعه تاریخی جوامع مدنی مشتق شده است: مسأله اول حاکی از این است که یک جامعه مدنی جهانی که همچون جوامع مدنی ملی، خودمختار، خودگردان و مستقل از مؤسسه‌های دولتی به شمار می‌آید، وجود دارد. کین بوس^۲ استعاره پر کاربرد جامعه مدنی را همچون املتی دانسته که در کناره‌های خالی بدنه حاکمیت سرخ شده باشد. جان کین^۳ GCS را به یک بیوسفر وسیع فعال تشبیه می‌کند که همانند بیوسفر واقعی آسیب‌پذیر است و باید در مقابل آسیب‌های خارجی و داخلی محافظت شود. (کین، ۲۰۰۳: ۱۸) مری کالدرد هم به همین طریق، به تصویر یک فضای مشورتی قدیمی غیر محدود شده که در معرض تهدیدهای اجتماعی بیگانه قرار دارد، استناد می‌کند. (کالدرد، ۲۰۰۳: ۴۶) مسأله دوم هم عنوان می‌کند که جامعه مدنی جهانی جدید نه تنها از جهان دولت‌ها جدا نیست، بلکه همچون یک امر لازم، همیشه با ارزش‌های اخلاقی مشترک جهانی همچون حمایت از حقوق بشر یا محیط زیست، سنخیت دارد. به گفته مارتین شاو، عقاید و ارزش‌ها به طور روزافزون و رایج حفظ می‌شوند. (شاو، ۱۹۲۴: ۱۱۳)

جامعه‌شناس آلمانی الریچ بک هم از یک عصر جدید تشابه و هم سنخی خبر می‌دهد. (بک،

۱۹۹۷: ۱۴۴)

بیشتر نویسندگان GCS همچنین درباره اهمیت سیاسی اصول اخلاقی جهانی پدید آمده که به معنی حکمفرما بودن بر جهان دولت محوری - اصول عدم مداخله و حاکمیت به عنوان اجماع اخلاقی جامعه مدنی که از لحاظ تاریخی اعمال حاکمان سیاسی را در دموکراسی‌ها تحت فشار قرار داده است، سر راست و بی‌پرده سخن گفته‌اند. به رغم حساسیت این دو دسته مدل سیاسی که یقیناً به جذب دانشمندان و فعالان مدنی انجامید،

1- Demystifying the GCS

2- Ken Booth

3- John Keane

تحقیق تجربی ضربه قابل ملاحظه‌ای به هر دو دسته وارد کرد. قبل از اینکه من راجع به این تحقیق وارد جزئیات شوم، لازم به ذکر است که شبهه‌ای دیرین که حول و حوش تفکر GCS وجود دارد، برطرف شود و آن هم اشتباه گرفتن اقتدار دولت با قدرت و خودگردانی است. نظریه‌پردازان GCS نوعاً و اشتباهاً ادعا می‌کنند که دولت مقتدر به تدریج در حال نابودی و مرگ است. (کین، ۲۰۰۳:۱۰۴) به هر حال اگر چنین چیزی صدق می‌کرد، صحبت از جامعه مدنی مستقل متناقض می‌نمود زیرا دیگر هیچ جوهر سیاسی باقی نمی‌ماند که در برابر آن ابراز وجود کرده و از استقلال دفاع نماید.

با چشم‌پوشی از این مسأله، در باره تأثیر توده بازیگران جامعه مدنی مستقل بر لیبرال دموکراسی‌های امروزه هیچ تردیدی وجود ندارد: بازیگرانی که از لحاظ منابع مالی، تنظیم خط‌مشی و توانایی بسیج عمومی از نهادهای دولتی مستقل هستند. به هر حال استقلال سیاسی به لحاظ درجه و نوع مدرنیزاسیون در مناطق مختلف جهان متفاوت است. در جوامع غربی، جایی که دولت‌ها استقلال سیاسی خود را در مقابل گروه‌های اجتماعی تحکیم می‌بخشند و همزمان با آنها در ارتباط می‌باشند، گروه‌های ذی‌نفوذ جامعه و جنبش‌های اجتماعی هم از درجه قابل ملاحظه‌ای از استقلال لذت می‌برند. در مناطق غیر غربی، فعالان مدنی اغلب استقلال عمل از دولت‌های متبوعشان را با وابسته شدن به دولت‌های دیگر که نوعاً سرمایه‌های عمومی را تحت لوای مؤسسه‌ها و انجمن‌های خیریه کانالیزه می‌کنند، می‌خرند. بندیکت آندرسون با مطالعه جنبش‌های فعال غیر دولتی در کشورهای جهان سوم، تصویر روشنفکران دو زبانه تنهایی را که به بورژوازی‌های محلی کردن کلفت وابسته نیستند به ذهن متبادر می‌سازد. (آندرسون، ۱۹۰۱:۱۴) به طور ویژه‌تری، روهراشنایدر و دالتون مشاهده کردند که الگوهای مالی و اطلاعاتی که بین NGOهای محلی جریان می‌یابد به دنبال یک بی‌قرینگی مشابهی که به طور کلی در نظام جهانی مؤثر می‌باشد، می‌آید. (روهراشنایدر و دالتون، ۲۰۰۳:۵۲۹) حتی خود جامعه مدنی - افکار و طرح‌های خودگردانی مدنی - اکنون از قرار معلوم جای خود را به جوامع کمتر مدنی داده‌اند. (هیندرسون، ۲۰۰۲)

این بی‌قرینگی‌ها به یک سری آسیب‌شناسی‌ها به ویژه در جوامعی که تفاوت بین جایگاه‌های اجتماعی و دولتی در آنها به طور سیستماتیک کم‌رنگ شده است، منتهی می‌گردد، دایر بر اینکه نیروهای خارجی (از جمله سرمایه‌گذاران خارجی) در شناسایی سازمان‌های غیر دولتی حقیقی و سازمان‌های به اصطلاح غیر دولتی (تحت نفوذ دولت) دچار مشکل و سردرگمی خواهند شد.

گروههای جامعه مدنی غیر حقیقی هنگامی بوجود می آیند که سردمداران ذی نفوذ قدرت شروع به بکارگیری اشکال سازمان غیر دولتی به منظور رسیدن به سهمی از احترام و مقبولیت اخلاقی از جانب بسیاری از سازمانهای غیر دولتی بین المللی شوند و در نتیجه حرفشان را در مجامع بین المللی به کرسی بنشانند و در مواقع خطر از طریق این سازمانهای به اصطلاح غیر دولتی گلیم خود را از آب بکشند. (برایانت، ۲۰۰۲)

ساختارهای روابط متقابل جامعه - دولت که برای جوامع غربی نمونه واقعی به شمار می روند در مناطق مختلفی از جهان هنوز جا نیفتاده است. در کشورهایی مثل هند، جایی که در بعضی جاها اداره دولتی بر لبه‌ی پرتگاه قرار دارد، سازمانهای جامعه مدنی کار تنظیم موقعیت اداری دولت در بعضی مسائل مانند کاهش فقر یا خط مشی های تغییر جو حاکم را به دست گرفته اند و در عوض دولتی مستقل مقداری از قدرتش را به دلیل پیچیدگی مشکلات و گذار کرده است. در اینجا ما با دولتی مواجه هستیم که از نظر ساختاری توانایی تولید دانش، آگاهی، مقبولیت قانونی و قدرت بسیج نیرو را که برای اداره قلمرو وسیع و پیچیده جوامع لازم است، ندارد. در چنین بحبوحه‌ای، سازمانهای جامعه مدنی از دولت مستقل نیستند، اما تا حدی در مسیری پیش می روند که به جایگزینی آن ختم می شود.

تا جائیکه به اقدام بین المللی مربوط است، NGOها با خط مشی های مختلف با یک سطح از «نا امنی سازمانی» سیستماتیک دست و پنجه نرم می کنند که برای مؤسسات خودجوش در لیبرال دموکراسیهای به هم پیوسته و قوی ناشناس می نماید (کولی و ران، ۲۰۰۲). اغلب این انتظار که به وسیله نظریه پردازان GCS عنوان می شود مبنی بر این که سازمانهای مدنی مستقل بر اساس ارزشها و قوانین مشترک همکاری می کنند، غیر واقعی است: زیرا وابستگی به سرمایه خارجی و قراردادهای قابل تجدید که رویه اجرایی دارند و در معرض ارزشیابی های خارجی هستند به فشارهای زیاد سازمانی منجر خواهد شد. الکساندر کولی و جیمز رُن مشاهده کردند که چگونه در زمان جنگ بوسنی، رقابت بین آژانس های کمک رسانی، حتی بر جنگ سالارهای محلی و نیروهای نظامی که در جستجوی جلب حمایت های بین المللی برای حمایت از زندانیان جنگ افتادند، مؤثر افتاد.

برای حصول نتیجه ای از این مصاحبه تلخیص شده شواهدی از علم سیاسی تجربی نشان می دهد که وجه مشخص و بارز بسیاری از گروههای سیاسی استقلال آنهاست و باید با احتیاط و دید

انتقادی به پروسه جامعه مدنی وارد شوند. ادبیاتی که در جامعه مدنی جهانی به کار گرفته می‌شود حتی قصد دارد تفاوت‌های تاریخی بین جوامع و شکل‌های مدرنیته که یک جایگاه هستی‌شناسانه «استقلال» را به گروه‌های شهروندی که در سطح جهانی با هم در ارتباطند را نسبت بدهد، نادیده بگیرد. در نتیجه پویایی شهروند جهان وطن که در آن گروه‌های مختلف نقش‌های مختلفی را در عرصه‌های چندگانه، از جمله خود دولت، بازی می‌کنند، در پرده ابهام باقی می‌ماند.

اکنون بگذارید به فرضیه دوم برگردیم «نظریه GCS» ادعا می‌کند که در کنار فضای جدید شهروند جهان وطن همچنین یک اخلاق جهانشمول هم وجود دارد که به این فضا روح می‌بخشد. به این اخلاق از نظر کاربردی به عنوان معادلی برای اجماع اخلاقی در جوامع مدنی تاریخی در حمایت از ساختارهای جدید بین‌المللی رهبری دموکراتیک جهانی نگریسته می‌شود. از نظر تاریخی یک اجماع اساسی بر ارزشهای محوری، در واقع برای کارایی جوامع مدنی که آرماتور دولتهای دموکراتیک هستند، نقد برانگیز بود. اینجا جالب است که مثال وضعیت اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم آلمان را به یاد بیاوریم، به این کشور نمی‌توان به عنوان کشوری که در بیرون از دولت دارای یک زندگی زیرخط توسعه باشد، نگریست. کاملاً برعکس، جامعه مدنی بدون هیچ پشتوانه ارزشی که روی آن اجماع وجود داشته باشد، رشد می‌کرد. فقدان یک اجماع اخلاقی باعث به قدرت رسیدن سوسیالیسم ملی در زمانی که در کشور مجاور فرانسه، شهروندان قادر به کنترل راستی‌های افراطی و ممانعت از بدست گرفتن قدرت توسط آنان شدند، گردید. مورخان ذکر کرده‌اند که تفاوتها بین آلمان و فرانسه از نقطه نظر تواناییهای مختلف جوامع مدنی ملی قابل توضیح نیست، بلکه تا اندازه‌ای به سطوح مختلف سازمان یافتن ارزشها و نگرش‌های معمول وابسته است. (رجوع شود به برمان، تحلیم، مولر، ۱۹۹۷) با به خاطر سپردن این مثال‌های تاریخی در ذهن، بنده اعتقاد دارم که صحنه به هم پیوسته جهان امروز به آلمان نزدیکتر است تا فرانسه سالهای ۱۹۲۰. این مسئله که فضای شهروند جهان وطن بوجود آمده با اشخاص همفکر - با اهداف و فرم‌های یکسان - همچنانکه با ادبیات جامعه مدنی جهانی بیان می‌شود، برای من یک حسن تعبیر ملایم به نظر می‌آید. (روهر، شنایدر و دالتون، ۲۰۰۲، ۵۲۹)

مسئله جدی‌تر ضعف سازمانی اجماع جهانی در مورد مسائل اخلاقی منفی که جنبه جهانشمول هم دارند، می‌باشد. از آن جمله نژاد پرستی یا قتل عام‌های دسته‌جمعی است که هر دو هم در جامعه جهانی و هم در بطن سازمانهای غیر دولتی بین‌المللی به چشم می‌خورند. اکنون به مثال ذیل توجه

کنید تا موضوع اندکی ملموس تر شود. در کنفرانس جهانی سازمان ملل متحد بر ضد نژادپرستی که سپتامبر ۲۰۰۱ در دوربان آفریقای جنوبی برگزار شد، تعدادی از سازمان‌های غیر دولتی تقاضا کردند که اسرائیل به عنوان یک دولت نژادپرست معرفی گردد تا این عمل باعث ریشه کن شدن رفتارهای نژادپرستانه توسط این رژیم شود، در حالی که این سازمان‌ها همزمان بر علیه قرار دادن یهودی ستیزی به عنوان نژادپرستی ندای مخالفت سر دادند. این امر منجر به این مسأله شد که تعدادی از سازمان‌های حقوق بشر غربی زودتر از وقت موعود جلسه را ترک کنند.

منبع ترجمه:

- Giden Baker and David Chandler (eds) (2005), *Global Civil Society*, New york, London, Routledge, pp 186-202.

